

شیرین‌ترین آغوش: بازگشت به افغانستان  
The Sweetest Embrace: Return to Afghanistan

نگاهی به فلم جدید از سینمای افغانستان



نوشته: سید ضیا قاسمی

دوشنبه 16 جوزا 1390

برگرفته شده از روزنامه ۸ صبح  
توسط اداره نشرات **سیمای شغنان**

۵ جدی ۱۳۹۱

شیرین‌ترین آغوش: بازگشت به افغانستان (نجیب میرزا، 2008). فلمی در ستایش سرزمین مادری، سرزمین پدری، سرزمین نیاکان، و آب و خاکی که هرکس ریشه در آن دارد. سازنده فلم، یک افغانی مهاجر است اما تهیه‌کننده‌اش هیات فلم کانادا با مشارکت یک نهاد سویسی است که اتفاقا از اولین دوره، حامی مالی اصلی جشنواره دیدار بوده است. شیرین‌ترین آغوش، یک مستند سفرنامه‌ای است با ساختار کلاسیک این نوع فلم‌ها، با اندکی تفاوت در ابتدا و انتهایش که با فلش فاروارد شروع و با فلش‌بک تمام می‌شود. بقیه‌اش مسیری سرراست دارد با ذکر تاریخ و زیرنویس اسم مکان‌ها و نمایش نقشه مسیر سفر. فلم درباره بازگشت دو جوان افغانی به زادگاهشان است؛ یکی پس از بیست سال و دیگری پس از شانزده سال دوری و اقامت در تاجیکستان و روسیه و در نهایت کانادا. هر دو در زمان هجوم ارتش شوروی گریختند و حالا سورگل پس از شانزده سال آمده با خانواده‌اش دیدار کند و امیر پس از بیست سال می‌خواهد دنبال پدر و مادرش بگردد. با هواپیما به کابل می‌رسند و از آنجا باید با موتر، از طریق جاده‌های اغلب کوهستانی و سخت، پس از طی مسیری نیم‌دایره و گذشتن از کندز و فیض‌آباد و طالقان خودشان را به مرز تاجیکستان برسانند. در آنجا امیر جدا می‌شود و پای پیاده رهسپار پاکستان می‌شود تا با نشانی‌های گنگی که دارد، پدر و مادرش را پیدا کند. اما

سورگل به مسیرش در حاشیه مرز به سوی شمال ادامه می‌دهد تا به محل زندگی خانواده‌اش در شغنان برسد. راه آن‌قدر ناهموار است که از جایی به بعد موتروان حاضر نیست پیش برود و برمی‌گردد. سورگل و همراهانش ناچار می‌شوند بقیه این راه خطرناک را پیاده (باروبندیل روی اسب و الاغ و قاطر) ادامه بدهند.

برخورد سورگل با خانواده‌اش صحنه‌ای شورانگیز اما غیرسانتی‌مانتال است. پدر، مادر، برادران و خواهرانی که تا به حال آنها را ندیده، و بستگان دور و نزدیک، دف‌زنان به استقبالش می‌آیند و خودش نیز رقص و پایکوبی می‌کند. سورگل و پدر و مادرش آن‌قدر ناباورند که در طول آغوش کشیدن طولانی‌شان فقط قطره اشکی می‌ریزند، در حالی که آدم خیال می‌کند با روحیه‌ای شرقی و آن همه مصیبت، باید های‌های‌شان به گوش فلک برسد.

از آن طرف، یک ماه بعد، امیر که نتوانسته پدر و مادرش را در پاکستان پیدا کند، به افغانستان برمی‌گردد و نزد پدرکلانش می‌رود. در آن‌جاست که تازه می‌فهمد پدرش در همان سال‌های آغاز مهاجرت او مرده و مادرش ازدواج کرده و او هم چند سال بعد مرده است. پدربزرگ، امیر را برسر مزار مادرش می‌برد، نیایشی می‌کند و خیالش راحت می‌شود. امیر و سورگل، هر دو به کانادا برمی‌گردند و توضیحی که سورگل بابت حاصل این سفر می‌دهد، بسیار کلیدی و روشن‌گر و اساسی است. مضمون توضیح او این است که تا پیش از این، در غربت، احساس می‌کرده معلق است و به هیچ‌کس و هیچ‌جا تعلق ندارد. اما حالا با این‌که شاید دیگر نتواند بار دیگر به افغانستان برگردد و دیگر خانواده‌اش را نبیند، اما خیالش راحت شده که با آدم‌هایی و با سرزمینی پیوند دارد و متعلق به کسانی و جایی است و کسانی هستند که به او فکر می‌کنند و او هم حالا آدم‌ها و سرزمینی را دیده و می‌شناسد که به آن فکر کند. خلاصه حرفش این است که دیگر احساس پوچی و بیهودگی و آویزان بودن نمی‌کند. احساس می‌کند ریشه دارد. این همان احساس گنگ و مبهم تعلق به آب و خاک و سرزمین پدری - یا مادری، چه فرق می‌کند؟ - است که در غربت، آدم را بیچاره و درمانده می‌کند و اگر به هر دلیلی نتواند کشورش را ببیند، حتا در صورت رفاه کامل در غربت، احساس خلایی می‌کند که با هیچ‌چیز پر نمی‌شود (کسانی که چنین احساسی ندارند در اقلیت محض هستند). در همین فلم، مقایسه وضعیت زندگی امیر و سورگل در کانادا با آنچه در افغانستان می‌بینیم، گویای همین احساس است.

بارها از کسانی شنیده‌ام که تجربه دوره‌ای غیرمتعارف از زندگی در مکان‌هایی دورافتاده با آدم‌هایی ساده و گاه بدوی - در هند، نیپال، تبت، افریقا، و حتا مناطقی از کشور خودمان - نگاهشان را به زندگی عوض کرده است. سفر سورگل و امیر به زادگاهشان این امکان را برای بیننده مستند شیرین‌ترین آغوش فراهم می‌کند تا با جغرافیا و آدم‌هایی آشنا شود که زندگی را طور دیگری برایش معنا کنند. موقع تماشای فلم، فکر می‌کردم که در آن - به قول خود سورگل «وسط ناکجاآباد» - خشن و پرت و وحشی، در میان آن بیغوله‌ها و ویرانه‌ها، میان آن صخره‌ها و کنار آن رودخانه‌ها و بالای آن کوه‌ها، مردم چه‌گونه زندگی می‌کنند؟ دل‌شان به چی خوش است؟ آرزوها و رویاهای‌شان چیست؟ چه خواب‌هایی می‌بینند؟ به چی فکر می‌کنند؟ نقشه‌های‌شان برای آینده چیست؟ اصلا آینده به نظرشان چه مفهومی دارد؟ ... و مهم‌تر این‌که اگر قرار بود خودم آن‌جا زندگی کنم چه حال و وضعی داشتم و چه می‌کردم؟ اما دیدیم که همان جغرافیا و همان طبیعت و آدم‌ها برای سورگل منجر به ایجاد چه احساسی شد که شاید درون و دنیای او را برای همیشه عوض کند؛ همچنان که همین سفر نیم‌بند سینمایی - تماشای همین مستند - هم برای نگارنده تبدیل به تجربه‌ای ماندگار شد؛ بدون این‌که شیرین‌ترین آغوش فلم درخشان و خیلی متفاوتی از حیث هنری باشد. اما موضوع چنان قوی و تاثیرگذار هست که صرف روایت بی‌ادای آن هم کار خودش را می‌کند؛ کاری که نجیب میرزا کرده و پیداست که این حدیث نفس خود او هم هست.

یادداشت اداره **سیمای شغنان**:

برای دیدن فیلم، لطفا بالای لینک ذیل فشار دهید: [شیرین‌ترین آغوش: بازگشت به افغانستان](#)

همچنان کاپی این فیلم به شکل دی.وی.دی در کتابخانه‌های عامه کانادا موجود است. مشخصات "شیرین‌ترین آغوش" در کتابخانه عامه کلگری:

Title

The Sweetest Embrace: Return to Afghanistan

Format

[videorecording (DVD)]

Author: Najeeb Mirza

National Film Board of Canada.

Summary

[www.shughnan.com](http://www.shughnan.com)

Soorgul and Amir were two of many Afghan children sent to Tajikistan during the Soviet occupation of their country. When the Soviet Union collapsed, the civil wars that broke out on both sides of the border left the children stranded. They were meant to be in Tajikistan only temporarily, to attend school. Instead, they became stranded there, unable to leave the country until Canada accepted them as refugees. It took 16 years before they could return home. In *The Sweetest Embrace* Soorgul and Amir return to their country in search of their families. They travel in NGO vehicles (until it becomes too dangerous), then local vans - and finally, when rock-strewn roads become completely impassable, finish their journey on foot through some of Afghanistan's highest mountains. But when their paths diverge, their futures become filled with unexpected and unpredictable turns as they seek to find resolution in their lives. *The Sweetest Embrace* tells an intimate story set against one of the world's most harsh and yet beautiful landscapes, in a land where life has been shaped by war and hardship but where spirit remains resilient.

2008

Call Number  
DVD 325. 210922 SWE

Excerpt:

lives. *The Sweetest Embrace* tells an intimate story set against one of the world's most harsh and yet

Available:4